

سی اختصاص داده است

ه!

هرکسی حاضر به کار در اینجا نیست. من الان تجربه ۲۵ سال کارم را در اینجا پیاده می‌کنم.»

همراه با بچه‌ها

خودم هم کتاب‌های

دبستان را مرور می‌کنم

باباخانی که سال‌ها معلم دبیرستان بوده، حالا به عشق آموزش به بچه‌های دبستان خود نیز دوباره شروع به خواندن کتاب‌های ابتدایی کرده است. «من دیپلم تجربی دارم اما فوق العاده به ریاضی علاقه دارم. به همین خاطر همراه با بچه‌ها دوباره کتاب‌های ریاضی دبستان را مرور می‌کنم. او ابزارهای کمک آموزشی فراوانی نیز خود درست یا تهیه کرده تا به واسطه آن‌ها بهتر بتواند به دانش آموزانش بیاموزد. جمع‌آوری دکمه‌های رنگی و سکه‌های قدیمی، تهیه ترازو با سطل ماست و دسته‌بندی قاشق‌ها در دسته‌های ده تایی و چندانایی، از جمله ابزارهای است که باعث شده کودکان ارتباط بهتری با ریاضی برقرار کنند.

آموزش به کودکان دیرآموز

سالار باباخانی که نمی‌تواند حتی لحظه‌ای بی‌کار بنشیند، بلافاصله بعد از افتتاح کتابخانه تصمیم می‌گیرد در خلال کار کتابداری به دانش آموزان دیرآموز نیز به صورت خصوصی آموزش دهد. او می‌گوید: «من نمی‌توانم بیکار بنشینم که تا کی برای گرفتن کتاب بیایند. به همین خاطر در خلال آن برنامه خودم را پر کردم تا مفیدتر باشم. کار اصلی که دلم می‌خواست هم از ابتدا آموزش به بچه‌ها بود. بیشتر کلاس‌های اینجا در بهترین حالت ۳۰ نفره هستند، معلم دبستان در یک کلاس پرجمعیت، با دانش آموز دیرآموزی که پدر و مادرش هم کم‌سواد یا بی‌سواد هستند، عملاً هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. این دانش آموزان نیاز به توجه بیشتر دارند. معلم معجزه نمی‌تواند بکند. به همین خاطر تصمیم گرفتم به صورت خصوصی آموزش به این دانش آموزان را تقبل کنم و تا حد توان آن‌ها را به سطح دیگران برسانم. در غیر این صورت این دانش آموزان از چرخه آموزش و پرورش خارج می‌شوند و در این صورت خطرات فراوانی هم آن‌ها و هم جامعه را تهدید خواهد کرد». باباخانی به بزرگ‌ترهای محله سپرده تا ایام نیازمند را برای آموزش رایگان به وی معرفی کنند. اما از سایر دانش آموزان مبلغ اندکی دریافت می‌کند و دلیلش را هم چنین عنوان می‌کند: «من تجربه کار خیریه دارم، هیچ وقت کار رایگان جواب نمی‌دهد چون هیچ کس آن را جدی نمی‌گیرد. به همین خاطر من یک مقدار مختصری پول می‌گیرم تا هم دانش آموز و هم پدر و مادر کلاس را جدی بگیرند و خود را موظف به حضور در کلاس بدانند.»

من

عقیده دارم که تصمیم‌گیری مهم‌ترین چیزی است که در زندگی هر فردی حرف اول را می‌زند. گاهی ما نمی‌دانیم که چکار بکنیم! اگر بدانیم بالاخره کم‌کم آن کار را انجام می‌دهیم. اما اگر مشکلی حادث باشد حتماً فرد را به پزشک متخصص معرفی می‌کنم. مثلاً برخی نمی‌دانند که یک بچه بیش فعال باید به پزشک مراجعه کند. می‌پرسند چرا؟ مگر مریض است؟ یا مثلاً می‌گویند عمویش هم همین طور بود، او به عمویش رفته است! عمویش الان مثلاً هنوز شر است و فلان کار را کرده! خب عمویش هم باید می‌رفت دکتر! سعی می‌کنم این افراد را قانع کنم که فرزندشان را نزد پزشک ببرند یا مثلاً تعجب می‌کنند که بچه‌شان دو سال است اول دبستان مانده و هنوز نمی‌تواند بنویسد. خب این بچه حتماً نیاز به مشاوره دارد، باید ببینیم اشکال کار کجاست. من به ایشان می‌گویم که ۱۰ درصد بچه‌های جهان این مشکل را دارند، فقط شما نیستید باید پزشک کمک کند تا این بچه راه بیفتد.

خانه کتاب فردوسی، شاهنامه ندارد!

«دوست دارم بسالی هزار کتاب جمع کنم!» این چشم‌انداز سالار باباخانی برای خانه کتاب حکیم فردوسی است اما پیش از تحقق آرزویش، باید فضایی برای نگهداری از این همه کتاب فراهم شود. وی در حال حاضر این مغازه ۱۲ متری را اجاره کرده، هزینه‌های آب، برق، تلفن و رفت و آمد نیز سوای اجاره، اجازه کار بیشتر را از وی می‌گیرد. او می‌گوید: «این کار مسلماً درآمدزا نیست و بیشتر هزینه دارد، البته هدف من نیز درآمدزایی نیست و از کارم بیشتر لذت می‌برم؛ چراکه کاری بوده که تمام عمر دوست داشتم انجام دهم و حالا خوشحالم که این فرصت مهیا شده است. اما دوست دارم بتوانم فضایی بزرگ‌تر بگیرم تا تعداد کتاب‌های بیشتری برای سلاقی مختلف جمع‌آوری کنم. مثلاً با اینکه اینجا نامش فردوسی است هنوز ما یک شاهنامه هم نداریم؛ چراکه گران است و هرکسی دلش نمی‌آید آن را اهدا کند. همچنین دوست دارم اتاقی صرفاً برای کتابخوانی آماده کنم تا افراد بتوانند بیایند و همینجا کتاب بخوانند؛ زیرا بیشتر خانه‌های اهالی کوچک است و فضایی برای کتاب خواندن ندارند.»

حرف آخر

تا من زنده هستم بیایید کتاب‌ها را ببرید و بخوانید. این کتاب‌ها برای شماست. شاید فردا دیگر نباشم. همچنین از دیگر همکارانم می‌خواهم که بیایند و این کار را در نقاط محروم شهر انجام دهند. مثلاً یکی از همکارانم در بولوار معلم زندگی می‌کند، بی‌شک آنجا نیازی به این کار نیست، مراکز آموزشی بسیار زیاد است والدین هم وسعشان می‌رسد فرزندانشان را ثبت‌نام کنند، کتاب هم که هر کس بخواهد می‌تواند تهیه کند. اما مناطق بسیاری مثل چهاربرج هست که نیاز به کمک همکارانم دارد. می‌خواهم بیایند و چنین کارهایی را شروع کنند.

در آن مدارس من
خیلی کاری کردم
اما اگر واقع بین
باشیم خیلی به کار
من نیاز نبود؛ چراکه
من اگر نبودم یکی
دیگر جای من را به
سرعت می‌گرفت
چنانکه وقتی
باز نشست شدم
خیلی راحت یکی
جایگزین من شد و
هیچ مشکلی هم در
روند کار مدرسه به
وجود نیامد. اما به
نظر خودم کاری که
انجامی کنم، یک
کار خاص است